

# آینده روابط خاورمیانه و غرب: رویارویی یا همکاری

دکتر حسن روحانی\*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

\* دکتر حسن روحانی رئیس مرکز تحقیقات استراتژیک می‌باشد. (rouhani@csr.ir)

تاریخ تصویب: ۱۳۸۸/۶/۱

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۵/۲۰

فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۸، صص ۳۲-۷.



## چکیده

خاورمیانه یکی از بحران‌خیزترین مناطق جهان بوده است و بنابر اغلب برآوردها تا آینده قابل پیش‌بینی این‌چنین خواهد بود. نوشتار حاضر با توجه به نوع نگاه سیاست‌های غرب و چالش‌های اصلی خاورمیانه در پی ترسیم دورنمای منطقه در ابعاد اقتصادی، انرژی سیاسی، امنیتی و اجتماعی و ارائه راهکارهایی برای بهبود شرایط است. مناقشه اسرائیل و فلسطین، بی‌ثباتی در عراق و افغانستان، افراط‌گرایی، تروریسم، رقابت تسلیحاتی، معضلات اجتماعی، امنیت انرژی و حکومت‌های ناکارآمد از جمله چالش‌ها و مسائل مورد توجه است. در بخشی از مقاله به نگاه امنیتی غرب به‌ویژه آمریکا به خاورمیانه و برخی تغییرات جدید گفتمانی آمریکا در مورد منطقه اشاره می‌شود. انرژی و چشم‌انداز اقتصادی خاورمیانه و به‌ویژه افزایش وابستگی قدرت‌های نوظهور آسیایی به انرژی منطقه و همچنین چشم‌اندازهای سیاسی، امنیتی و اجتماعی خاورمیانه از مسائل مورد توجه دیگر است. در پایان مقاله نیز راهکارهایی مبنی بر لزوم تغییر نگرش و سیاست‌های غرب به خاورمیانه از جمله جایگزینی نگاه مشارکتی به جای نگاه امنیتی و توجه به اولویت‌هایی مانند حل‌وفصل عادلانه مسئله اسرائیل و فلسطین و کمک به گسترش همکاری‌های منطقه‌ای و توسعه همه‌جانبه مورد بحث قرار خواهد گرفت.

واژه‌های کلیدی: خاورمیانه، انرژی، چالش‌ها، غرب، معضلات سیاسی - امنیتی، معضلات اجتماعی

## مقدمه

خاورمیانه از دیرباز به دلیل موقعیت خاص ژئوپلیتیک و منابع سرشار هیدروکربنی و وجود مسائل و پیچیدگی‌های خاص سیاسی، امنیتی، اجتماعی و کشمکش‌ها و مناقشات مزمن، همواره علاوه بر اینکه یکی از مراکز منفعتی برای غرب محسوب می‌شده، به‌عنوان یکی از کانون‌های بی‌ثباتی و تهدید امنیتی نیز تلقی شده است.

نوع سیاست‌های غرب، به‌ویژه ایالات متحده، در قبال خاورمیانه عمدتاً برخاسته از نگاهی صرفاً امنیتی و با هدف کسب حداکثر منافع به‌خصوص در حوزه انرژی بوده است. این نوع نگرش در کنار سیاست‌های تجویزی و مداخلات نظامی که به‌طور معین در دوره هشت‌ساله ریاست جمهوری بوش شدت یافت، ضمن عدم توفیق در بهبود مشکلات، به امنیتی‌تر شدن فضای خاورمیانه و پیچیده‌تر شدن شرایط سیاسی و گرایش‌های مذهبی و قومی دامن زد. این تحقیق تلاش دارد تا ضمن بررسی چالش‌های موجود در خاورمیانه و چگونگی رفتار غرب، دورنمای منطقه در ابعاد اقتصادی، انرژی، سیاسی، امنیتی و اجتماعی را مورد مطالعه قرار داده، روندهای موجود را شناسایی کند و در نهایت با ارائه مجموعه راهکارهایی، به ضرورت تغییر در نگرش و رفتار غرب در قبال خاورمیانه بپردازد.

## چالش‌های خاورمیانه و رفتار غرب

منطقه خاورمیانه در حال حاضر مواجه با مجموعه‌ای از چالش‌های مزمن و نو، با عمق و میزان اثرگذاری متفاوت است که شناسایی آنها در فهم روند و مسیر آینده آنها اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. از جمله چالش‌ها و مسائل مطرح در خاورمیانه عبارت است از: اشغال سرزمین‌های فلسطینی و مناقشه برخاسته از آن؛ بی‌ثباتی در عراق و

افغانستان؛ تحرکات و قدرت‌یابی گروه‌های افراطی؛ تروریسم؛ قاچاق مواد مخدر و تسلیحات؛ رقابت تسلیحاتی؛ معضلات اجتماعی همچون فقر، بیکاری، بیسوادی، تبعیض، تشدید شکاف‌های قومی و مذهبی و اختلافات میان شیعه و سنی؛ امنیت انرژی؛ و حکومت‌های ناکارآمد و اقتدارگرا. (Benshael, 2004: 1-11)

به‌طور کلی وجود مجموعه‌ای از مقولات امنیتی سخت و نرم موجب شده است تا خاورمیانه با داشتن موقعیت خاص ژئوپلیتیک و منابع غنی نفت و گاز، منطقه‌ای پیچیده محسوب شود و آینده آن به‌ویژه از منظر تأثیر آن بر امنیت و اقتصاد جهانی مورد توجه قرار گیرد.

رویکرد غرب به خاورمیانه به‌عنوان یکی از کانون‌های اصلی امنیت و منفعت، اغلب نشئت گرفته از نوعی ضرورت و مصلحت و یا عدم شناخت صحیح منطقه، تفاوت‌ها و پیچیدگی‌های آن بوده است. (Lockman, 2004) نگاه امنیتی در کنار اتخاذ سیاست‌های تجویزی در دوران ریاست جمهوری بوش و به‌ویژه پس از رخداد تروریستی یازدهم سپتامبر شدت بیشتری یافت. در واقع اگر در گذشته مسائلی همچون کمونیسم، مناقشه اعراب - اسرائیل و انرژی، سه محور اصلی تأثیرگذار بر چگونگی استراتژی آمریکا در قبال خاورمیانه را شکل می‌داد، پس از یازدهم سپتامبر ضمن باقی ماندن مقولات انرژی و مناقشه اعراب - اسرائیل، کمونیسم جای خود را به تروریسم داد. آمریکا با هدف مقابله با تروریسم و ایجاد بازدارندگی در برابر حملات تروریستی و همچنین تضمین جریان انتقال انرژی، دو فاز نظامی و غیرنظامی را آغاز کرد.

حمله به افغانستان و عراق از یکسو و تلاش برای اعمال مجموعه‌ای از اصلاحات سیاسی - اقتصادی در خاورمیانه و به‌ویژه کشورهای مهم و تأثیرگذار منطقه‌ای از سوی دیگر، کلیت استراتژی جدید آمریکا در خاورمیانه را شکل می‌داد.<sup>۱</sup> هرچند قضاوت نهایی در خصوص سیاست‌های دولت هشت‌ساله بوش در خاورمیانه زود هنگام می‌نماید، اما مسلم است که این سیاست‌ها نتایج منفی

۱. برای فهم بهتر تحولات استراتژی ملی آمریکا در دوران جدید رجوع کنید به:

Richard N. Haass and Martin S. Indyk, *Restoring the Balance a Middle East Strategy for the Next President*, Washington: Brookings Institution Press, 2008.

غیرقابل انکاری نیز در پی داشته است.

امنیتی شدن فضای منطقه، افزایش ریسک‌پذیری فعالیت‌های اقتصادی، تشدید احساسات ضد امریکایی، افزایش گرایش‌ها به جریان‌های مذهب افراطی و بی‌ثباتی منطقه‌ای از جمله پیامدهایی است که به‌ویژه به‌دنبال اجرای فاز نظامی سیاست‌های امریکا و غرب در خاورمیانه و تکیه بر یکجانبه‌گرایی عارض گردید. به‌طوری‌که در راستای حضور نظامی امریکا و اروپا در منطقه، پس از اجلاس ناتو در استانبول در سال ۲۰۰۴، بحث همکاری‌های ناتو با کشورهای خاورمیانه و به‌ویژه اعضای شورای همکاری خلیج فارس و مباحثی چون امنیت جمعی و شرایط عضویت که شامل دموکراسی‌سازی کشورهای داوطلب و اصلاحات نظامی می‌باشد، مورد توجه جدی سیاستمداران غربی قرار گرفته است. هرچند در این اجلاس، طرح خاورمیانه بزرگ و رویکرد دموکراسی و ثبات در سیاست خاورمیانه امریکا از سوی سیاستمداران کاخ سفید به‌شدت پیگیری می‌شد، اما امروزه ناتو با توجه به رویکرد جدید امریکا، مقوله همکاری و اعتمادسازی، مشابه روند مشارکت برای صلح در قبال کشورهای مرکز و شرق اروپا مانند اوکراین و مولداوی را پیگیری می‌کند.

در فاز غیرنظامی نیز هرچند بخشی از اهداف تعریف‌شده امریکا به‌ویژه در بُعد اصلاحات اقتصادی تأمین شد، اما وقایع پیش‌بینی‌نشده‌ای مانند روی کار آمدن گروه‌های اسلام‌گرا به‌دنبال باز شدن فضای سیاسی و از کانال‌های دموکراتیک، غرب را به سمت ضرورت تجدیدنظر در سیاست خارجی خود در خاورمیانه سوق داد.

عدم توفیق در روند صلح خاورمیانه و حل مناقشه فلسطین و اسرائیل به‌عنوان حلقه‌ی طلایی در تسهیل حل و فصل سایر معضلات منطقه‌ای، در مجموع عملکردی ناکارآمد از سیاست‌های غرب در قبال خاورمیانه را به نمایش گذارده است. (Khalidi, 2009) در واقع رابطه استراتژیک میان امریکا و رژیم صهیونیستی در تضمین وابستگی متقابل منافع طرفین، باعث شده این رژیم به‌عنوان نزدیک‌ترین متحد امریکا (غیرعضو در سازمان ناتو)، در منطقه خاورمیانه محسوب شود (اسرائیل عضو ناظر سازمان ناتو می‌باشد) و امریکا تضمین‌های امنیتی لازم را برای حفظ برتری نظامی این رژیم در منطقه خاورمیانه به عهده بگیرد؛ به‌طوری‌که تا سال ۲۰۰۳، این رژیم نزدیک به یک‌سوم بودجه کمک خارجی سالانه امریکا را دریافت کرده است.

همچنین براساس اسناد منتشره از سوی پنتاگون و وزارت خارجه امریکا، این کشور در سال ۲۰۰۵، بیش از ۲ میلیارد و ۷۵۰ میلیون دلار تسلیحات نظامی از امریکا دریافت کرده است.

در همین راستا براساس توافق میان بوش و اولمرت در اوت ۲۰۰۷، سطح کمک‌های نظامی و تسلیحاتی امریکا به اسرائیل طی ده سال آینده، ۲۵ درصد افزایش خواهد یافت که رقمی حدود ۳۰ میلیارد دلار خواهد بود. این در حالی است که کمک‌های نظامی امریکا به اسرائیل در بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۶، رقمی در حدود ۲۶ میلیارد دلار بوده است و این رژیم با در اختیار داشتن بیش از ۳۰۰ فروند جنگنده، بزرگ‌ترین ناوگان جنگنده‌های اف ۱۶ و اف ۱۵ را در خارج از خاک امریکا در اختیار دارد. در همین راستا و براساس توافق اولمرت با بوش، سفارش خرید ۶۰ فروند جنگنده مدل اف ۲۲ را که دارای سیستم رادار گریز می‌باشد، به دست آورده است.

نکته قابل توجه درخصوص این میزان حجم مبادلات نظامی و تسلیحاتی میان امریکا و رژیم اسرائیل در این است که اهداف اولیه و اعلامی این میزان تسلیحات در راستای حفظ امنیت اسرائیل در برابر حملات کشورهای اعراب و ایران عنوان شده است، درحالی‌که براساس گزارش‌های سازمان‌های حقوق بشر که از سال ۲۰۰۳ و به دنبال انتفاضه دوم انتشار یافته، این تسلیحات در کشتار مردم فلسطین و جنگ علیه حزب‌الله لبنان استفاده شده است؛ به طوری‌که در راستای جنگ اسرائیل با مردم فلسطین در منطقه غزه، علاوه بر آنکه این رژیم به واسطه حضور امریکا در شورای امنیت سازمان ملل متحد با قطعنامه‌ای روبه‌رو نشد، حمایت‌های مالی گسترده‌ای را نیز از سوی کشورهای غربی به‌ویژه امریکا دریافت نمود.

روی کار آمدن دولت باراک اوباما، آنچه دست‌کم در حال حاضر می‌توان درخصوص سیاست‌های آتی ایالات متحده در خاورمیانه اظهار داشت، نشان از نوعی تغییر در گفتمان است. این تغییر در سیاست‌های اعلامی می‌تواند در سطح گفتمانی متوقف گردد و یا به سیاست‌های اعمالی تسری یابد. در هر حال اوباما اکنون بر ضرورت کنار نهادن سیاست‌های تجویزی و یکجانبه‌گرایانه و پیگیری تعامل و همکاری‌های چندجانبه تأکید می‌ورزد و به‌ویژه درخصوص خاورمیانه به

اهمیت «گوش فرا دادن» به جای «دیکته کردن» توجه می‌کند.

با وجود این، برخی کارشناسان با اشاره به مواردی همچون قطع بودجه ارتقای دموکراسی در مصر از یکسو و موافقت با اعطای بودجه به سازمان‌های غیردولتی پس از تأیید دولت مصر از سوی دیگر، معتقد به نوعی «عدم هماهنگی» هستند. (Smith, 2009: 2)

به هر حال حوزه‌های منفعتی غرب در خاورمیانه و چالش‌های امنیتی منطقه همچنان به قوت خود باقی است، اما آنچه کنشگران منطقه‌ای و غربی باید بدان توجه کنند، ناکارآمدی سیاست‌های پیشین و لزوم بازنگری و اتخاذ نگرش و رویکرد جدید در حل مسائل مشترک است. به نظر می‌رسد سیاستمداران غربی هرچند درس‌های جدی از پایان جنگ سرد آموخته‌اند که نظریه‌های واقع‌گرایی و تأکید بیش از اندازه به قدرت سخت‌افزاری لزوماً تأمین‌کننده امنیت یک کشور نخواهد بود، توجه به اهمیت قدرت نرم نزد این افراد برجسته‌تر شده است. حملات یازدهم سپتامبر نیز تأییدی بر اهمیت نظریات اخیر شد، که تهدیدات علیه قدرت‌های بزرگ نه صرفاً از سوی واحدهای ملی، بلکه از سوی سازمان‌های فراملی می‌باشد که متأثر از فرهنگ غیرغربی هستند.

هرچند نقش قدرت فرهنگی برای تغییر هویت ملی و قومی منطقه نزد این افراد برجسته‌تر شده است، اما آنها از درک این واقعیت غافلند که حرکت از قدرت سخت به قدرت نرم بدون توجه به شناخت فرهنگ کشورهای خاورمیانه مسیری درست برای پایان دادن به ناکامی‌های کشورهای غربی نخواهد بود. (Neep, 2004)

بدین ترتیب اگرچه در رأس این برنامه‌ها، استراتژی طرح خاورمیانه بزرگ در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲ توسط کالین پاول مطرح شد که رئیس این برنامه نشان از انجام اصلاحات سیاسی، اجتماعی و آموزشی عمیق در کشورهای خاورمیانه با توجه تعداد بالای بیسوادان در منطقه و تولید سرانه پایین اقتصادی همراه بود، اما صاحب‌نظران مدعی شدند از ترکیب این دو متغیر، پدیده بنیادگرایی استخراج خواهد شد. این امر، سیاستمداران غربی را برای حل این مشکل، به سمت سیاست‌های ترویج دموکراسی، حقوق بشر، آزادی‌های بنیادین، احترام به تنوع افکار و پلورالیسم در حوزه سیاست سوق داده است. این سیاست‌ها باعث

سرمایه‌گذاری‌های کلان در امور فرهنگی و توسعه شبکه‌های رسانه‌ای شده است که به ترویج فرهنگ امریکایی اقدام می‌کنند. در واقع سیاستمداران غربی، هنجارهای فرهنگ غربی را در تعارض با ارزش‌های هویتی این منطقه تلقی می‌کنند و آن را بزرگ‌ترین چالش امنیت ملی غرب در آینده می‌دانند. به نظر می‌رسد اتخاذ چنین خط‌مشی‌هایی که در تقابل با فرهنگ منطقه قرار دارد، در نهایت منجر به هزینه‌های فراوان برای کشورهای غربی، به واسطه افزایش روحیه مقاومت و بنیادگرایی در منطقه خواهد شد. (Sharp, 2006)

با وجود طرح مباحثی در غرب، همچون ضرورت کاهش وابستگی به منابع انرژی و ایجاد تنوع در منابع سوختی و سرمایه‌گذاری بر سوخت پاک، همچنان تقاضا برای نفت و گاز منطقه خاورمیانه رو به افزایش است. این در حالی است که براساس پیش‌بینی‌ها، تا سال ۲۰۵۰ تنها پنج کشور در خاورمیانه دارای ذخایر نفت خواهند بود که عبارتند از: عربستان سعودی، ایران، عراق، کویت و امارات متحده عربی. از میان این پنج کشور، تنها در سه کشور سرمایه‌گذاری جدی در بخش فناوری نفتی صورت گرفته است. در حال حاضر عربستان سعودی ظرفیت نفتی خود را روز به روز افزایش می‌دهد. امارات متحده عربی و کویت نیز ضمن بهره‌برداری از فناوری پیشرفته، ظرفیت تولید خود را افزایش داده‌اند. در این میان تنها ایران و عراق در وضعیتی نه چندان مطلوب قرار گرفته‌اند. عراق طی چند دهه گذشته، سرمایه‌گذاری جدی در بخش صنعت نفت خود انجام نداده و ایران نیز مسیری مشابه را پیموده است. غرب ضمن نیاز مصرفی به منابع انرژی خاورمیانه در سال‌های آینده، به انباشت سرمایه و ثروتی که در نتیجه نوسانات بازار انرژی، در کشورهای نفت‌خیز منطقه صورت می‌گیرد نیز توجه دارد. در حال حاضر میزان ذخایر ارزی کشورهای حوزه خلیج فارس از ذخایر ارزی چین فراتر رفته است. اقدامی که غرب در چنین شرایطی در دستور کار قرار می‌دهد، فروش تسلیحات نظامی به کشورهای منطقه است. بنابراین توجه غرب و به‌خصوص امریکا به نفت خاورمیانه هم از بُعد تأمین نیاز انرژی و تضمین انتقال آن و هم برای حفظ بازار فروش تسلیحات نظامی و همچنین از نظر ایفای نقش در چگونگی موازنه منطقه‌ای حائز اهمیت است. اما



اینکه آیا سیاست‌ها و رویکردهای غرب و آمریکا به استقرار ثبات و یا ایجاد ستیز و رقابت تسلیحاتی در منطقه می‌انجامد، محل تردید و پرسش است.

### انرژی و چشم‌انداز اقتصادی خاورمیانه

بیشتر کشورهای خاورمیانه به لحاظ اقتصادی، توسعه‌نیافته و به‌شدت وابسته به منابع هیدروکربنی هستند و تنها تعدادی از کشورهای منطقه به‌سمت تنوع‌بخشی در حوزه اقتصادی حرکت می‌کنند. وجود منابع غنی هیدروکربن باعث می‌شود تا حکومت‌ها غالباً تصمیمات و تغییرات جدی درخصوص مسائل اقتصادی، اجتماعی را به تعویق اندازند (از جمله کشورهای عربستان سعودی، عمان، الجزیره و لیبی). اما این امر در مورد کشورهایی با منابع کمتر (مانند مصر، مراکش، تونس، سوریه و یمن) چندان صدق نمی‌کند. (A Report for NIC, 2005: 5)

در خاورمیانه، کشورهای کوچک یا دارای منابع انرژی کمتر، روند بهتری در پیوستن به اقتصاد جهانی در پیش گرفته‌اند و البته به‌دلیل همسویی بیشتر با اقتصاد جهانی، به هنگام انتفاع، نسبت به کشورهای با جمعیت بالا و منابع فراوان هیدروکربن بهره بیشتری از جهانی شدن خواهند برد و در زمان ضرر نیز زیان بیشتری را متحمل می‌شوند. کشورهای کوچک، کم‌جمعیت و با منابع اندک هیدروکربن به لحاظ شیوه‌های درآمدزایی و ایجاد تنوع‌بخشی و مسیر توسعه اقتصادی، نسبت به کشورهای بزرگ و غنی منطقه، مسیر متفاوت‌تری را می‌پیمایند. در آینده خاورمیانه، پیوستن به اقتصاد جهانی اهمیت بیشتری پیدا خواهد کرد و توافقات تجاری دوجانبه و چندجانبه، علاوه بر ایجاد موفقیت‌های اقتصادی، نقش روزافزونی در این پیوستگی خواهد داشت. از سوی دیگر توافقات تجاری به‌ویژه با کشورهای غربی، با ایجاد جریانی از رقابت میان کشورهای منطقه، آنها را به پیگیری مشابتهای رفتاری ترغیب می‌کند و به‌نظر می‌رسد که این روند در آینده سرعت بیشتری داشته باشد و خاورمیانه را به لحاظ اقتصادی با حلقه‌های متعدد و متنوعی به اقتصاد جهانی نزدیک سازد. توافق دوجانبه بحرین - آمریکا برای برخی کشورهای حوزه خلیج فارس همچون امارات متحده عربی و کویت رویه‌ای مشابه را ایجاد کرده است.



به‌طورکلی حرکت به سمت بسترسازی تنوع اقتصادی برای کشورهای که به لحاظ منابع انرژی غنی می‌باشند نیز ضروری است و از شدت آسیب‌پذیری آنها به هنگام نوسانات قیمت انرژی می‌کاهد. کاهش قیمت نفت می‌تواند منجر به «چالش سیاسی» برای برخی دولت‌های منطقه، افزایش تقاضا برای تغییرات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، و بالا بردن میزان آسیب‌پذیری حکومت‌ها گردد. از سوی دیگر معمولاً در مدت زمانی که قیمت نفت بالاست، حرکت کشورها به سمت ایجاد تنوع اقتصادی کند است و مقاومت آنها در برابر تغییرات اساسی سیاسی، اقتصادی افزایش می‌یابد. (Clawson, 2005) این در حالی است که کشورهایی همچون بحرین و امارات متحده عربی در حال سرمایه‌گذاری در ایجاد گوناگونی‌های اقتصادی هستند و به نظر نمی‌رسد که حتی قیمت بالای نفت نیز آنها را از ادامه این راه منصرف سازد.

### چین و هند، مصرف‌کنندگان عمده و سرمایه‌گذاران اصلی

چین و هند در آینده خاورمیانه هم در حوزه اقتصادی و هم در حوزه سیاسی نقش روزافزونی خواهند داشت. در واقع هر دو کشور مورد روندهایی اصلی در دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی خواهند بود. اما خیزش چین و هند را به‌سختی می‌توان در قالب یک تهدید ارزیابی کرد. نقش چین و هند در خاورمیانه، هم به‌عنوان «مصرف‌کنندگان عمده» و هم به‌عنوان «سرمایه‌گذاران اصلی» حائز اهمیت است.

در حال حاضر، عمده مصرف‌کنندگان نفت در منطقه آسیا - پاسفیک، چین، هند و ژاپن (که به ترتیب پس از آمریکا، دومین، سومین و چهارمین مصرف‌کننده بزرگ نفت هستند) و کره جنوبی (نهمین مصرف‌کننده بزرگ نفت) می‌باشند. آژانس بین‌المللی انرژی (IEA) پیش‌بینی می‌کند این کشورها تا سال ۲۰۳۰ اصلی‌ترین واردکنندگان نفت خام منطقه باشند. اگرچه چین خود تولیدکننده نفت است، اما از سال ۱۹۹۳ واردات نفت خام را آغاز کرده است. چین درصدد است تا ذخایر نفت استراتژیک (SPR) خود را تا سال ۲۰۲۰ به ۴۸۰ میلیون بشکه برساند. در سال ۲۰۰۸، چین ۴۲ درصد از نفت وارداتی خود را از خاورمیانه (عمدتاً از عربستان سعودی و ایران) تأمین کرد. هرچند گاز، سوخت اصلی در چین نیست، اما سهم آن در انرژی

کشور رو به افزایش است. واردات گاز طبیعی چین از خاورمیانه رشد یافته و اخیراً شامل توافقات چندمیلیارد دلاری با ایران بوده است.

ژاپن دومین واردکننده نفت خام و بزرگترین واردکننده گاز طبیعی در دنیا است. ژاپن در سال ۲۰۰۸، ۸۰ درصد از واردات نفت را از خلیج فارس (عمدتاً عربستان و امارات) و ۲۵ درصد از گاز طبیعی خود را نیز از خلیج فارس تأمین کرده است. هند پس از چین دومین ذخایر شناخته شده نفت در منطقه آسیا - پاسفیک را در اختیار دارد، اما هند نیز نیازمند واردات نفت به منظور تأمین انرژی مورد نیاز خود است. این کشور در سال ۲۰۰۸، ۷۲ درصد از واردات خود را از خلیج فارس (عمدتاً عربستان و ایران) تأمین کرده است.

کره جنوبی نیز همانند ژاپن، منابع انرژی محدودی دارد. در سال ۲۰۰۸، ۶۷ درصد از واردات نفت آن از خلیج فارس بوده است. عربستان سعودی بزرگترین تأمین کننده نفت کره جنوبی محسوب می شود. در خصوص گاز نیز کره جنوبی دومین واردکننده بزرگ گاز طبیعی در دنیاست. در سال ۲۰۰۸، ۴۸ درصد از واردات کره جنوبی از خاورمیانه و عمدتاً قطر و عمان و در رده های پایین تر از مصر و امارات متحده عربی انجام شده است. (Piggot, 2009: 4)

براساس پیش بینی های IEA، در ۲۰ سال آینده، صادرات نفت خاورمیانه از ۴۹ درصد کنونی به ۵۲ درصد افزایش خواهد یافت. انتظار می رود عربستان به تنهایی در حدود نیمی از تولیدات خلیج فارس را به خود اختصاص دهد. همچنین مصرف جهانی گاز نیز از ۲۷۲۶/۱ در سال ۲۰۰۸، به ۴۴۳۴ میلیارد متر مکعب در سال ۲۰۳۰ افزایش می یابد.

با توجه به افزایش تقاضای جهانی نفت و گاز تا ۲۰ سال آتی، آنچه در تصویر آینده خاورمیانه حائز اهمیت می باشد، بازیگرانی است که جایگاه مصرف کنندگان عمده انرژی منطقه و همچنین جایگاه سرمایه گذاران اصلی در حوزه انرژی خاورمیانه را به خود اختصاص می دهند. بنابراین نقش چین و هند در وهله اول، و ژاپن و کره جنوبی در وهله دوم در زمره مصرف کنندگان عمده انرژی در حوزه آسیا - پاسفیک غیرقابل چشم پوشی خواهد بود. براین اساس سیاست کشورهای خاورمیانه در جذب این کشورها، چه در قالب خریداران انرژی و چه در قالب

سرمایه‌گذاران حوزه نفت و گاز، در تعیین قدرت سیاسی و اقتصادی این کشورها در آینده بسیار تأثیرگذار خواهد بود.

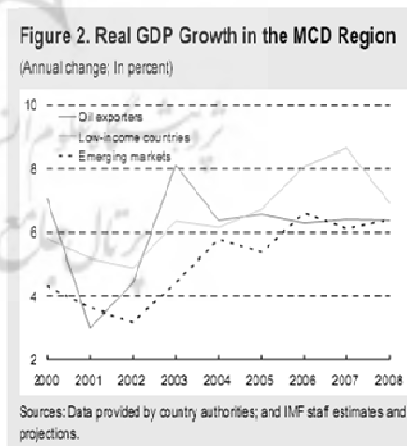
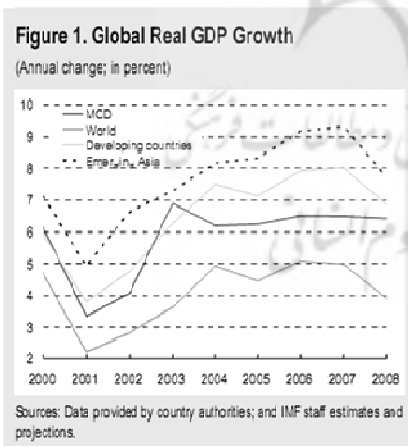
برخی کارشناسان بر این باورند که وابستگی و سرمایه‌گذاری دولت‌های منطقه آسیا - پاسفیک در حوزه نفت و گاز خاورمیانه منجر به تقویت امنیت حکومت‌های منطقه، سرکوب نیروهای آزادی‌خواه و دموکراسی‌طلب و افزایش موج گرایش‌ها به سمت افراط‌گرایی و ناآرامی خواهد شد. (Poggot, 2009: 10)

از سوی دیگر امکان بی‌ثباتی نظام‌های منطقه در نتیجه این وابستگی چندان دور از ذهن به نظر نمی‌رسد. براین‌اساس آن دسته از حکومت‌های اقتدارگرای خاورمیانه، در نتیجه سرمایه‌گذاری‌ها و وابستگی کشورهای منطقه آسیا - پاسفیک به انرژی منطقه ثروتمندتر خواهند شد و در برابر خواست و تغییرات از سوی جامعه مقاومت بیشتری نشان خواهند داد. این در حالی است که عدم پاسخ‌گویی به مطالبات رو به رشد جامعه که به دلیل فناوری و جریان اطلاعات از سرعت زیادی برخوردار است، منجر به انباشت مطالبات و در کنار آن، تشدید گرایش‌ها افراطی می‌شود که می‌تواند آینده‌ای با پتانسیل بالای بی‌ثباتی را ترسیم نماید که نخستین پیامد آن برای جهان به خطر افتادن امنیت انرژی و جریان انتقال نفت و گاز است. از سوی دیگر ضعف اقتصادی حکومت‌های خاورمیانه نیز می‌تواند نارضایتی مردم را به همراه داشته باشد. این در حالی است که اصلاحات اقتصادی که اخیراً در حکومت‌های منطقه صورت گرفته، در اشتغال‌زایی و جذب سرمایه خارجی به منطقه کاملاً موفق نبوده است. قروض سنگین، وضع مالیات‌های هنگفت و فساد حکومت‌ها از جمله موانع رشد اقتصادی منطقه است. (Gambill, 2004)

به‌طورکلی رابطه میان ثبات اقتصادی و ثبات سیاسی در خاورمیانه از جمله مسائل کلیدی محسوب می‌شود. در خاورمیانه، نوسانات اقتصادی، بحران مالی و به‌طورکلی ناامنی اقتصادی دارای پتانسیل بالایی برای تبدیل شدن به بی‌ثباتی و ناامنی سیاسی است. درحالی‌که در کشورهای توسعه‌یافته، ریسک این پیوستگی در درجه پایین‌تری قابل مشاهده است. از آنجا که در حکومت‌های اقتدارگرا و غیردموکراتیک خاورمیانه، اقتصاد حوزه‌ای است که دولت در آن حضور پُرنرنگی دارد و تسلط دولت بر منابع ثروت همچون نفت و گاز، انحصاری و مشارکت بخش خصوصی

محدود و کنترل شده است، لذا در هنگام افت شرایط اقتصادی و تنزل کیفیت زندگی شهروندان، دولت مقصر و مسئول اصلی شناخته می‌شود و نگاه جامعه بیش از هر بخش دیگر، متوجه متصدیان حکومتی اقتصاد است. از این‌روست که بیشتر حکومت‌های این‌چنینی، با آگاهی به پیوستگی میان ثبات اقتصادی و ثبات سیاسی، عموماً ترجیح می‌دهند در مقاطعی با اعمال اصلاحات کنترل‌شده اقتصادی، ضمن حفظ ساختار قدرت، با اقناع نسبی جامعه از بُعد اقتصادی، از کشیده شدن دامنه نارضایتی‌های اقتصادی به حوزه سیاست جلوگیری به عمل آورند. (Ottaway, 2004)

براساس گزارش صندوق بین‌المللی پول، منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی<sup>۱</sup> (MCD) در سال ۲۰۰۸ رشد خوبی را تجربه کرده است. رشد تولید ناخالص داخلی این منطقه در سال ۲۰۰۸، ۶/۵ درصد بوده است و چشم‌انداز کوتاه‌مدت برای آن در کل مطلوب به نظر می‌رسد. همچنین انتظار می‌رود رشد کشورهای صادرکننده نفت با میانگین ۶/۵ درصد ادامه یابد، این در حالی است که متوسط رشد برای بخش غیرنفتی تا ۶/۷۵ درصد کاهش خواهد داشت. طبق این گزارش، نرخ بیکاری همچنان در تعدادی از کشورهای منطقه بالا خواهد بود، اما حدود نیمی از کشورهای این منطقه با کاهش آرام نرخ بیکاری از ۹/۷۵ درصد در سال ۲۰۰۴، به ۹/۱۵ درصد در سال ۲۰۰۷ روبرو بوده‌اند. (IMF, 2008, 2005)





در نهایت باید گفت منطقه خاورمیانه با حضور کشورهای ثروتمند و فقیر، منطقه‌ای ناموزون محسوب می‌شود. با تمام پیچیدگی‌ها و تفاوت‌های موجود در خاورمیانه، به دلیل افزایش تقاضا برای نفت و گاز منطقه، خاورمیانه در عین حفظ موقعیت استراتژیک خود در آینده، فضای رقابت‌آمیزتری خواهد داشت که منجر به پیچیده‌تر شدن سیاست نیز می‌شود. با توجه به اینکه در آینده سیاسی - اقتصادی خاورمیانه، کشورهای حوزه آسیا - پاسفیک به‌ویژه چین، هند، ژاپن و کره جنوبی، بازیگرانی با وزن و نقشی متفاوت خواهند بود، چگونگی تحرک کنشگران منطقه‌ای در جذب این بازیگران فرامنطقه‌ای چه در قالب خریدار انرژی و چه سرمایه‌گذار در حوزه انرژی در صورت‌مندی جدید سیاسی - اقتصادی خاورمیانه بسیار حائز اهمیت خواهد بود.

با رشد تقاضا برای نفت و گاز دست‌کم تا ۲۰ سال آینده، رقابت هم‌طیف خریداران و سرمایه‌گذاران فرامنطقه‌ای و هم‌طیف صادرکنندگان انرژی تشدید خواهد شد. براین‌اساس تغییر در روابط سیاسی - اقتصادی کشورهای منطقه با دیگر بازیگران حوزه انرژی به‌ویژه قدرت‌های نوظهور آسیایی قابل پیش‌بینی می‌باشد. این روند همچنین از تفکیک‌ناپذیری خاورمیانه از جهان پرتلاطم و استمرار وابستگی‌ها و پیوستگی‌ها حکایت دارد. نکته دیگر آن است که به دلیل وجود محیط رقابتی و نیازمندی صادرکنندگان و واردکنندگان و آسیب‌پذیری هر دو طیف، دیگر امکان استفاده از انرژی به‌عنوان «سلاح» دشوارتر خواهد شد و به بیان دیگر انرژی ارزش سیاسی خود را در چنین شکلی از دست خواهد داد.

به‌طورکلی چگونگی راهبری سیاست‌های انرژی و اقتصادی از سوی کشورهای خاورمیانه به دلیل تأثیرگذاری سریع و عمیق پیامدهای آن بر محیط سیاسی و زندگی شهروندان، از حساسیت ویژه‌ای برخوردار است. سوء تعبیر در تعریف روابط اقتصادی - سیاسی با دیگر بازیگران به‌ویژه قدرت‌های در حال خیزش، به‌راحتی می‌تواند فرصت‌ها را به تهدیدها تبدیل کند. این امر با توجه به ارتباط مستقیم میان ثبات اقتصادی و ثبات سیاسی در این کشورها باید مورد توجه خاص قرار گیرد.

همچنین از آنجا که غالباً کاهش قیمت نفت، نوعی چالش سیاسی را برای

نظام‌های منطقه ایجاد کرده و از سوی دیگر وابستگی اقتصادی شدید کشورهای نفت‌خیز به منابع هیدروکربنی آنها را نسبت به نوسانات در حوزه انرژی آسیب‌پذیرتر ساخته است، به نظر می‌آید برخی حکومت‌های منطقه به منظور پرهیز از ایجاد شوک اقتصادی در جامعه و به دنبال آن خیزش نارضایتی‌های عمومی و پیدایش بحران سیاسی، از یکسو به سمت تنوع‌بخشی در حوزه اقتصاد حرکت کنند و از سوی دیگر روند پیوستن به اقتصاد جهانی را سرعت بخشند. بدون تردید برخی از کشورها از این قافله بازمانده و به تدریج در حاشیه تعاملات مؤثر بین‌المللی قرار خواهند گرفت.

### چشم‌انداز سیاسی، امنیتی و اجتماعی خاورمیانه

خاورمیانه با مسائل گوناگون سیاسی و امنیتی مواجه است که پیش‌بینی ثبات یا ستیز برای آینده خاورمیانه را دشوار و پیچیده ساخته است. شواهد و نشانه‌های متعدد از امیدواری و ناامیدی در صحنه آتی سیاسی، امنیتی و اجتماعی خاورمیانه وجود دارد که بررسی و مطالعه آنها می‌تواند بستر ساز فهم تحولات آینده این منطقه گردد.<sup>۱</sup> علاوه بر مسائل مزمنی همچون مناقشه اعراب و اسرائیل، عوامل بی‌ثباتی در خاورمیانه را می‌توان بدین شرح دانست:

۱. رقابت تسلیحاتی، امکان وقوع درگیری میان کشورها را افزایش می‌دهد؛
  ۲. صدور تروریسم از خاورمیانه به جهان، منجر به انزوای نسبی سیاسی - اقتصادی منطقه شده است؛
  ۳. وجود و ظهور نسل جدیدی از رهبران با ضعف پایگاه‌های حمایتی و توانایی اندک؛
  ۴. گرایش جوانان بعضاً تحصیل کرده به جریانات رادیکال اسلامی به دلایلی از جمله فقر و بیکاری. (ساحل و با یمن، ۱۳۸۳: ۱-۲)
- پیش‌بینی می‌شود تا ۱۵ سال آینده، مسئله اسرائیل - فلسطین و تروریسم

۱. برای بررسی وضعیت پیچیده مسائل امنیتی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در خاورمیانه رجوع کنید به:

Anoushiravan Ehteshami, *Globalization and Geopolitics In The Middle East: Old Games, New Rules*, London: Routledge, 2007.



همچنان خاورمیانه را تحت تأثیر خود قرار دهد. تا زمانی که مناقشه اسرائیل - فلسطین حل و فصل نگردد، همچنان یکی از عوامل اصلی تحریک اعراب و مسلمانان منطقه باقی خواهد ماند.

براساس گزارش توسعه انسانی کشورهای عرب، این مناقشه سه پیامد برای خاورمیانه به همراه دارد که در صورت به نتیجه نرسیدن روند صلح، می‌توان پیش‌بینی کرد که این آثار همچنان باقی بماند:

۱. احساس فراگیر ناامنی که در اثر این مناقشه به وجود می‌آید، باعث می‌شود تا انتقادات داخلی، نامشروع و تحت شعاع ضرورت وحدت قرار گیرد؛

۲. این مناقشه توجیهی برای صرف بخش زیادی از منابع ملی جهت ایجاد نهادها و سیاست‌های امنیتی قوی می‌شود؛

۳. حکومت‌ها از این منازعه در توجیه سرکوب‌ها و ایجاد خفقان داخلی استفاده می‌کنند و جامعه در محیط آشوب‌زده، این شرایط را آسان‌تر تحمل می‌کند.

(Arab Human Development Report, 2004)

رقابت‌های تسلیحاتی خاورمیانه ممکن است در سال‌های آینده ابعاد وسیع‌تری پیدا کند. آنچه موجب ورود کشورهای منطقه به رقابت‌های تسلیحاتی شده است، ریشه در نگرانی‌ها و بیم حکومت‌ها از بی‌ثباتی‌های مزمن منطقه، نزاع‌های بین دولتی<sup>۱</sup>، خطر دخالت‌های فرامنطقه‌ای و استانداردهای دوگانه غرب در این خصوص دارد. این مجموعه عوامل باعث می‌شود تا روند کنترل تسلیحات و عدم اشاعه در خاورمیانه دشوار و در آینده نیز پیچیده‌تر گردد. در واقع طرح مباحث خلع سلاح از جانب غرب، به دلیل سیاست‌های دوگانه به‌ویژه در رابطه با اسرائیل، چندان مورد اعتماد کشورهای منطقه قرار نگرفته است. از مهم‌ترین دلایل ناهمواری مسیر خلع سلاح در خاورمیانه، بستر بی‌اعتمادی است که نسبت به غرب وجود دارد. در چنین فضای بی‌اعتمادی، کشورهای منطقه هم در سطح بین‌دولتی و هم فراملی احساس ناامنی می‌کنند که این امر نه تنها به روند خلع سلاح کمک نمی‌کند، بلکه جریان رقابتی میان حکومت‌های خاورمیانه را افزایش می‌دهد.

در واقع استاندارد دوگانه غرب نسبت به منطقه خاورمیانه باعث شده که از

1. Inter-State



طرفی، از لزوم حضور و ایجاد پایگاه‌های نظامی در منطقه و گسترش نقش امنیتی ناتو در منطقه خاورمیانه حمایت کنند، اما در طرف مقابل، با حمایت‌های نظامی و فروش تسلیحات گسترده به رژیم صهیونیستی و کشورهای عرب منطقه با توجیه مقابله با تهدیدات ایران هسته‌ای، نیروهای تندروی اسلامی مانند القاعده و حتی سوریه سیکل غیرمشخصی از رقابت تسلیحاتی در منطقه را با هدف کمک و تقویت جریان‌های میانه‌روی سیاسی و برقراری ثبات و امنیت مشروعیت دهند.

از آنجا که مقوله امنیت بیش از آنکه امری عینی و ملموس باشد، موضوعی انتزاعی و ذهنی است، سیاستمداران امریکایی در این مورد خاص به‌دنبال سیاست گسترش ترس در میان سیاستمداران محافظه‌کار منطقه بوده‌اند؛ به‌طوری‌که فروش ۲۰ میلیارد دلاری تسلیحات مدرن به عربستان سعودی و کشورهای حاشیه خلیج فارس و همچنین کمک‌های نظامی و تسلیحاتی به مصر که در حدود ۱۳ میلیارد دلار طی دو سال آینده می‌باشد، فراهم کردن پتانسیل و شرایطی است که با توجه به حضور متغیرهای آشوب و ثبات‌زا در منطقه، می‌تواند آینده خاورمیانه را به چالش بکشد.

لذا به‌نظر می‌رسد تسهیل روند خلع سلاح با تصحیح اصل و ریشه برداشت‌ها در منطقه که نشئت گرفته از بی‌اعتمادی به غرب و وجود تهدیدات بالقوه و بالفعل منطقه‌ای و بی‌ثباتی‌های مزمن ساختاری می‌باشد، میسر گردد. این در حالی است که خطر دستیابی گروه‌های تروریستی و افراطی به این تسلیحات می‌تواند چهره خاورمیانه را بیش از گذشته امنیتی سازد و پیامدهای آن، تهدیدی نه فقط برای منطقه بلکه برای کل جهان خواهد بود. لذا غرب نیز باید با پیگیری رفتاری مسئولانه و برابر در کنار کشورهای خاورمیانه در جهت توفیق روند خلع سلاح در سطح جهانی تلاش کند.

درخصوص تروریسم، براساس گزارش ۲۰۲۰، تأثیر جهانی شدن بر تروریسم باعث تقویت رشد جنبش‌های کوچک و غیرمتمرکز می‌شود. در واقع جهانی شدن و فناوری اطلاعات، پتانسیل اقدامات غیرمتمرکز را افزایش داده است. بنابراین به‌نظر می‌رسد در آینده مقابله با تروریسم دشوارتر و پراکنده‌تر خواهد شد.

رشد اسلام و اسلام‌گرایی از جمله موضوعاتی است که تأثیر قابل توجهی بر آینده سیاسی، امنیتی و اجتماعی خاورمیانه خواهد داشت. اسلام‌گرایان در ۱۵ سال

آینده نقش مهمی در زندگی سیاسی منطقه و تأثیرات زیادی در محیط بین‌المللی خواهند داشت، هرچند به نظر نمی‌رسد آنچنان که در گزارش پروژه ۲۰۲۰ آمده است، سناریوی «خلافت جدیدی» ظهور کند. در این گزارش، تأکید زیادی بر وجه افراطی اسلام شده است، حال آنکه نگاه به اسلام به‌ویژه از جانب غرب، در سال‌های اخیر غالباً از دریچهٔ رادیکالیسم صورت گرفته است. غالب شدن این نگاه به‌خصوص پس از حملات تروریستی یازدهم سپتامبر پیامدهای ناگواری به بار آورده و دشمنی و خصومت میان غرب و اسلام را تشدید کرده است. سیاست‌های غرب در قبال جهان اسلام که اغلب برآمده از این نوع نگرش بوده با قلمداد کردن اسلام به مثابه کلیتی واحد و نادیده گرفتن سایر جریانات موجود در آن، تا مدت‌ها با پیمودن مسیری اشتباه عملاً به گرایش‌های افراطی دامن زده است. هرچند در حال حاضر به نظر می‌رسد برخی محافل در غرب با توجه به واقعیات موجود، ضرورت بازنگری در رویکردها و تدوین سیاست‌هایی جدید در قبال اسلام و مسلمانان را توصیه می‌کنند.

در واقع با فروکش کردن امواج اولیهٔ پس از حادثه یازدهم سپتامبر، گروه‌هایی ضرورت مداخله و حضور فعال را دست‌کم در حوزهٔ نظر احساس کردند که می‌توان آنها را در هر دو سوی غرب و جهان اسلام شناسایی کرد. بیشتر مسلمانان بدین جهت که مجموعه اقدامات انجام‌شده و افکار ارائه‌شده از سوی گروه‌های تندروی اسلامی همچون القاعده، در وهلهٔ اول دین و نظام عقیدتی‌شان را در قامت کلیت «اسلام» به چالش کشیده و در وهلهٔ دوم امنیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی‌شان را به خطر افکنده است، خواستار تمایزگذاری جهانیان میان جریانات اسلامی هستند. به عبارت دیگر این بخش از مسلمانان پیرایش اسلام از کژروی‌ها و ناخالصی‌ها و همچنین فراهم آمدن محیطی مطلوب‌تر برای زندگی را در گروی فاصله‌گذاری و شناسایی تمایز در درون اسلام موجود، به‌ویژه از جانب غرب می‌دانند.

در سر دیگر طیف نیز برخی صاحب‌نظران غربی بر این باورند که نوع نگرش غرب به جهان اسلام و به‌خصوص عملکرد امریکا در خاورمیانه تحت عنوان «مبارزه با تروریسم» با تأثیرگذاری مستقیم بر جهان اسلام، عملاً پتانسیل تنش و انزجار را افزوده و هزینه‌های بالای سیاسی، اقتصادی را متوجه ایالات متحده ساخته

است. این در حالی است که اعتبار و جایگاه امریکا نیز در نتیجه این اقدامات به مخاطره افتاده است. این گروه، راهکار برون‌رفت از شرایط نامطلوب کنونی را در تغییر نگرش به جهان اسلام و بازتعریف سیاست‌های غرب با در نظر گرفتن نقش مذهب و اعتقادات به‌ویژه در خاورمیانه معرفی می‌کنند.

به‌نظر می‌آید در آینده، جنبش‌های اسلامی غیرخسونت‌گرا در خاورمیانه تمایل بیشتری به بازی در چهارچوب قواعد دموکراسی بروز دهند. به هر حال سهم و میزان مشارکت و رقابت در سیستم سیاسی از سوی جنبش‌های اسلامی در مناطق مختلف خاورمیانه متفاوت خواهد بود. همچنین ممکن است غرب حمایت بیشتری از آنچه «جریان اصلی»<sup>۱</sup> و یا اسلام «معتدل»<sup>۲</sup> می‌خواند، داشته باشد.

اما تعامل غرب با جریان‌های اسلام‌گرا، شاید بهترین رویکرد غرب در قبال جریان اسلام‌گرایی باشد. در واقع با توجه به این واقعیت که اسلام‌گرایی همانند سابق نیرویی قدرتمند خواهد بود و امکان حذف آن وجود ندارد، بهتر است تا غرب به غیر از جریان خسونت‌گرا که قائل به گفت‌وگو نیست، با تمام گرایش‌های از دریچه تعامل وارد گردد. به عبارت دیگر غرب به جای دخالت در فرایندها (حمایت‌ها و سلب حمایت‌ها) باید کنش معطوف به هدف داشته باشد و به قوت‌یابی دموکراسی براساس اصول و مبانی ملی کشورها و ملت‌ها توجه نشان دهد و از مهندسی اجتماعی اجتناب ورزد. مداخله در فرایندها از جانب غرب، تاکنون و در بیشتر موارد منجر به بروز نتایج معکوس و انحراف از مسیر استقرار اصول دموکراسی منطبق با مبانی ملی کشورها شده است.

با وجود آنکه برخی کارشناسان، آینده خاورمیانه را دلسردکننده می‌بینند، اما وقایعی نیز رخ داده است که می‌تواند آغازگر مسیرهای روشن‌تری باشد. انتخابات کویت و ورود نخستین زن به پارلمان، انتخابات اخیر لبنان، تمایل اکثریت مسلمانان به دوری از جریان‌های افراطی، و تقویت دموکراسی، نمونه‌هایی هستند که می‌تواند آینده‌ای متفاوت را برای منطقه و مسلمانان رقم زند. همچنین نباید فراموش کرد که خاورمیانه هنوز پویاترین منطقه جهان از نظر تحول‌خواهی و تمایل گسترده برای



بازسازی و احیاست و خواهد بود. با وجود سرکوب‌های گسترده از جانب برخی حکومت‌های منطقه، جوامع موجود، همچنان با پرداخت هزینه، آرمان‌ها و مطالبات خود را پیگیری می‌کنند و خواستار ایجاد تحول در کشورشان می‌باشند. نکته قابل توجه دیگر وجود نخبگان و روشنفکران مذهبی در خاورمیانه و به‌ویژه در ایران است که با طرح مباحث جدید انتقادی، از سکون و ایستایی مباحث علمی در حوزه دین و سیاست جلوگیری می‌کنند. استمرار و تقویت جریانات فکری از این دست در منطقه که عمدتاً درون‌زاست، می‌تواند در چهره آینده خاورمیانه بسیار اثرگذار باشد. از جمله نیروهای مؤثر در منطقه خاورمیانه که می‌توانند منشأ اثر و تحول شوند، رهبران مذهبی، دانشجویان، فعالان حقوق بشر، زنان، و روزنامه‌نگاران می‌باشند که هرچند بعضاً با برخوردهای شدید از سوی حکومت‌های اقتدارگرای منطقه مواجه می‌شوند، اما مشی تحول‌خواهی و ایجاد تغییر را پیگیری می‌کنند. این گروه‌ها عمدتاً در راستای احقاق حقوق بشر، استفاده از فرصت‌های اقتصادی - سیاسی و... فعالیت می‌کنند. (Smit, 2009: 1-5)

در این میان نقش افزایش میزان تحصیلات (به‌ویژه در میان زنان) که سلسله‌مراتب مرسوم اجتماعی را به چالش کشیده و همچنین نقش فناوری اطلاعات (اینترنت، ماهواره و...) در تغییر چهره خاورمیانه غیرقابل اغماض است. با رواج فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی در سطوح مختلف اجتماعی در خاورمیانه اثرات زیر پدیدار می‌شود:

۱. درخواست برای مشارکت عمومی در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی؛
  ۲. خارج شدن گردش انحصاری اطلاعات از دست دولت؛
  ۳. اجبار دولت به ارائه عملکردی شفاف‌تر در تمامی حوزه‌ها.
- این تغییرات در کوتاه‌مدت می‌تواند نوعی آشفتگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به بار آورد، اما در عین حال در درازمدت خود از ریشه‌های حرکت جوامع به سمت پیشرفت در موضوعات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، حقوق بشر، دموکراسی و... خواهد شد.

هرچند وجود گسست و چندپارگی‌های اجتماعی، قومی و مذهبی در کنار

سایر مسائل و معضلات خاورمیانه، چشم‌انداز صلح و توسعه پایدار را پیچیده کرده، اما نشانه‌های امیدبخش که عمدتاً ناشی از خواست ملی جوامع خاورمیانه بوده است، می‌تواند منشأ تحولات مثبت آتی گردد. در هر حال آینده خاورمیانه بیش از آنکه متأثر از نیروهای خارجی باشد، در دست مردم این منطقه خواهد بود.

### راهکارها

با توجه به نتایج نه چندان مثبت سیاست‌های غرب به‌ویژه امریکا در خاورمیانه، به نظر می‌رسد غرب به‌منظور ترمیم چهره و پیامدهای نامطلوب سیاست‌های پیشین خود، ناگزیر از تغییر رویه باشد. این بازنگری در سطح نوع نگرش و چگونگی عملکرد و سیاست‌ها قابل شناسایی است.

### الف - ضرورت تغییر نگرش غرب به خاورمیانه و مسائل آن

نگاه غرب به خاورمیانه نگرشی صرفاً امنیتی بوده است که تنها متوجه ضرورت‌ها، مصلحت‌ها و منفعت‌های غرب می‌باشد. نگاه صرفاً امنیتی غرب به خاورمیانه، بازخوردهای امنیتی را نیز از جانب خاورمیانه منعکس ساخته که تبعات منفی آن هم متوجه منطقه و هم متوجه کشورهای غربی شده است. با توجه به مجموعه تحولات و پیامدهای برآمده از نگرش امنیتی به خاورمیانه، زمان آن فرارسیده است تا غرب با حذف چنین دیدگاهی، نوعی «نگاه مشارکتی» را جایگزین آن سازد. این جایگزینی ضمن کمک به ترمیم فضای بی‌اعتمادی می‌تواند متضمن منافع هر دو سوی بازی باشد.

همچنین نگرش غرب به مسئله اسلام و اسلام‌گرایی به‌طور خاص باید مورد توجه و بازنگری قرار گیرد. این اصلاح باید در سطوح نگرشی، گفتمانی و رفتاری اعمال گردد. چگونگی خطاب قرار دادن مسلمانان و پرهیز از استعمال واژگانی که دارای بار منفی در جهان اسلام می‌شود، برای آغاز فصل نوین در ارتباط میان غرب و اسلام ضروری است. با توجه به اینکه هرگونه تغییری در رفتار، نیازمند تغییر در گفتمان است، لذا توجه به ساختارهای زمانی بازنمایی اسلام و مسلمانان از حساسیت ویژه‌ای در این موضوع برخوردار است. بنابراین در وهله اول بازنگری نوع نگاه و سپس تصحیح گفتار و رفتار در قبال اسلام و

مسلمانان می‌تواند چشم‌انداز مطلوب‌تری از آینده ترسیم کند.

همانطور که گفته شد، غرب بایستی با پدیده اسلام سیاسی به‌طور منطقی برخورد کند و برای درازمدت با این واقعیت در منطقه خاورمیانه به تعامل پردازد. اسلام سیاسی که دارای نگرش‌ها، دستورهاها و چشم‌اندازهای متفاوتی نسبت به غرب درخصوص سامان سیاسی فرهنگی جامعه بوده است، در صورت برخورد رادیکال، ایدئولوژیک و حذفی به تدریج ماهیتی افراطی پیدا خواهد کرد. چنین نگاهی می‌تواند به روند تعمیق دموکراسی‌های درون‌زا و قدرتمند شدن همه دیدگاه‌های موجود کمک کند و جامعه متکثری را توسعه دهد که رادیکالیسم خشونت‌گرا را در متن خود ایزوله خواهد کرد. در هر صورت بدون ایجاد یک رابطه معنادار و دیالوگ سازنده با همه جریان‌های اسلام‌گرا که به دنبال اهداف مشروع خود در برقراری نوعی از ترتیبات سیاسی - اجتماعی و فرهنگی احیاناً متفاوت با غرب هستند، آینده خاورمیانه در تعارض ساختاری مهلکی با کشورهای عمدتاً غربی باقی خواهد ماند. (Fuller, 2004)

نکته قابل توجه دیگر در شیوه نگرشی غرب به خاورمیانه در چگونه دیدن مشکلات و تبیین سیاست‌ها می‌باشد. در واقع تدوین سیاست‌هایی که برآمده از نوع نگاه خطی و تک‌بعدی به مسائل باشد، نمی‌تواند منجر به نتیجه مطلوب شود. تعدد و تنوع موضوعات و مشکلات و شکاف‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی خاورمیانه، مسائل منطقه را پیچیده و حل هریک از آنها را به اصلاح پاره‌ای امور زنجیروار وابسته ساخته است. براین اساس تنها نگرشی همه‌جانبه و تلاش در فهم چندبعدی پیچیدگی‌ها می‌تواند منجر به تصمیم‌گیری و سیاستگذاری صحیح در غرب گردد؛ امری که غالباً در تدوین استراتژی‌های غرب در قبال خاورمیانه مغفول مانده است.

#### ب - ضرورت تغییر سیاست‌های غرب در قبال خاورمیانه

در بُعد عملی و سیاست‌گذاری در خاورمیانه، غرب نیازمند تغییر و اتخاذ رویکردهایی نوین است. حل مسئله فلسطین و اسرائیل به‌عنوان کلیدی‌ترین مسئله سیاسی - امنیتی منطقه است که بهبود وضعیت طیف وسیعی از مسائل را به دنبال

خواهد داشت و به عبارتی حلقه طلایی زنجیره‌ای از مشکلات، همچنین اولویت استقرار صلح و ثبات منطقه محسوب می‌شود. (Khalidi, 2007) تلاش غرب و به‌خصوص آمریکا در حل این معضل به دلیل آنکه عمدتاً برخاسته از نوع جانبداری آمریکا از اسرائیل بوده، همواره با شکست روبه‌رو شده است. بنابراین غرب باید با تغییر رویه موجود به تلاش جدی و غیرجانبدارانه در حل و فصل عادلانه مسئله فلسطین و اسرائیل همت گمارد. تنها با پرهیز از رویکردهای جانبدارانه و غیرعادلانه می‌توان با ایجاد اعتماد طرفین را به جست‌وجوی راه‌حلی منصفانه ترغیب کرد. این واقعیت بایستی برای سیاستمداران در غرب به‌خصوص آمریکا پیش از پیش روشن شده باشد که بدون احقاق حقوق ملت فلسطین، رابطه طبیعی مبتنی بر احترام متقابل بین خاورمیانه و غرب و در رأس آنها ایالات متحده هرگز شکل نخواهد گرفت و چالش‌های تاریخی و احساسات منفی همچنان پایدار خواهد بود.

غرب نیز باید در کل منطقه با فاصله‌گیری از سیاست‌های نظامی‌گری که اثرات مخرب فراوانی را به بار آورده و احساسات ضدغربی را تشدید کرده است، به سمت همکاری بیشتر با کشورهای منطقه حرکت نماید. تحرکات نظامی غرب در منطقه، خشونت، افراط و فضای امنیتی را پُررنگ‌تر کرده و منجر به تغییر توازن و تزلزل ثبات شده است.

کمک غرب به گسترش همکاری‌های منطقه‌ای و توسعه همه‌جانبه و متوازن در کشورهای خاورمیانه، راهکاری است که باید بیش از پیش در تدوین سیاست‌های غرب مورد توجه قرار گیرد. چنین حرکتی مستلزم دگرگونی سازوکارهای سنتی ارتباط با منطقه است. بازسازی منطقه بدون کمک‌های علمی، فنی و اقتصادی امکان‌پذیر نبوده و غرب به‌خصوص ایالات متحده، در شرایطی قرار دارد که توانایی سرعت بخشیدن به حرکت توسعه‌ای این منطقه را دارد. مشارکت با کشورهای منطقه در تربیت نیروهای متخصص و انتقال فناوری به‌منظور آموزش نسل جدید که در حال کشمکش با تبعات جهانی شدن است، بهترین راه آماده ساختن خاورمیانه در کنار آمدن با جهان جدید و متحول خواهد بود. این کمک‌ها بایستی به نوعی مدیریت شود که یک رابطه سالم دوسویه را

سامان دهد و همچنین تفاهم متقابل بین تمدنی را به ارمغان آورد. علاوه بر ضرورت تغییر نگرش و نحوه عملکرد غرب نسبت به خاورمیانه، سهم کشورهای منطقه نیز در توسعه همکاری‌ها و حل مسائل نباید مورد غفلت قرار گیرد. هرچند گذشته تاریخی منطقه حکایت از اعمال سیاست‌های استعمارگرایانه و همچنین رقابت قدرت‌های بزرگ در خاورمیانه دارد و این امر موجب اثرات سوء و نگاه بدبینانه و مقصرجویانه در منطقه شده است، اما باید توجه داشت نگاه مستمر به گذشته به بهای از کف دادن آینده خواهد شد. بنابراین همانطور که غرب نیازمند تغییر نگرش و عملکرد است، کشورهای خاورمیانه نیز بی‌نیاز از تصحیح دید خود نیستند. حکومت‌های منطقه نیز بدون پذیرش سهم خود در بروز مشکلات، قادر به تعامل سازنده با غرب نخواهند بود. بنابراین کشورهای خاورمیانه ضمن پرهیز از تسلیم در برابر ساختارهای گذشته باید توسعه و امنیت منطقه را در چهارچوب همکاری‌های سازنده منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و با بنا نهادن ساختاری نوین پیگیری نمایند.

در نهایت به نظر می‌رسد با روی کار آمدن دولت باراک اوباما و بهبود نسبی میزان مقبولیت امریکا در خاورمیانه، فرصتی تاریخی برای پیگیری سیاست جذب و همکاری از سوی ایالات متحده فراهم آمده است. در صورت تقویت نگاه «همکاری جویانه» در دولت اوباما، فرصت بهبود روابط منطقه با غرب بیش از هر زمان دیگری مهیاست. در چنین شرایطی خواست غرب و کشورهای منطقه در وهله اول می‌تواند زمینه‌ساز تقویت همکاری‌ها گردد. \*



## منابع

### الف - فارسی

نور ابن ساحل و دانیل ال، با یمن (۱۳۸۳)، «آینده خاورمیانه»، ترجمه علی گل محمدی، *زمانه*، شماره ۲۴، سال سوم.

### ب - لاتین

*Arab Human Development Report* (2004). (arabstates.undp.org)

Bensahel, Nora and Daniel Byman (2004), *The Future Security Environment in the Middle East: Conflict, Stability and Political Change*, RAND Corporation.

Clawson, Patrick and Simon Henderson (2005), *Reducing Vulnerability to Middle East Energy Shocks*, The Washington Institute for Near East Policy, Policy Focus 49.

Fuller, Graham E. (2004), *The Future of Political Islam*, Palgrave Macmillan.

Gambill, Gary C. (2004), "Jumpstarting Arab Reform: The Bush Administration's Greater Middle East Initiative", *Middle East Intelligence Bulletin*, Vol. 6, No. 6-7.

Janice, Smith A. (2009), "The Middle East, Fragmented Societies, and the Future", *The Heritage Foundation*.

Khalidi, Rashid (2007), *The Iron Cage: The Story of the Palestinian Struggle for Statehood*, Boston: Beacon Press.

Khalidi, Rashid (2009), *Sowing Crisis: The Cold War and American Dominance in the Middle East*, Boston: Publisher: Beacon.

Leanne, Piggot (2009), "Middle East Outlook and Energy Security in the Asia - Pacific Region", *Australian Strategy Policy Institute*. (ASPI).

Lockman, Zachary (2004), *Contending Visions Of The Middle East: The History And Politics Of Orientalism*, Cambridge University.

*Mapping the Future of the Middle East* (2005), A report prepared for the National Intelligence Council (NIC).

Neep, Daniel (2004), "Dilemmas of Democratization in the Middle East: The Forward Strategy of Freedom", *Middle East Policy*, 11.

Ottaway, Marina (2004), *The Broader Middle East and North Africa Initiative: A Hollow Victory for the United States*, Carnegie Endowment for International Peace.

Pollack, Kenneth (2009), *A Path Out of the Desert A Grand Strategy for America in the Middle East*, Random House.

*Regional Economic Outlook: Middle East and Central Asia* (2008), International Monetary Fund (IMF).

Sharp, Jeremy M. (2006), *U.S. Democracy Promotion Policy in the Middle East: The Islamist Dilemma*, CRS Report for Congress.

